

## بازتاب آثار شاعری هخامنشی در شاهنامه فردوسی

دکتر پیروش جم‌زاده

این فرض که در شاهنامه فردوسی از شاهان هخامنشی اثری باقی نیست<sup>۱</sup>، تا بدانجا صحت دارد که دردیابی تاریخی در این اثر، بجز بدو دارا در داستان اسکندر به شخصیت دیگری که بتوان او را با یکی از شاهان هخامنشی شناسایی کرد رهنمود نمی‌شویم. اما از طرفی دیگر، در شاهنامه به ابیاتی برمی‌خوریم که حاکی از آگاهی سراینده به مفاهیم رایج در دربار هخامنشی و بخصوص معانی نقوش حجاریهای کاخهای تخت جمشید، در همان مفهومی که حال می‌دانیم مورد نظر طراح یا طراحان آن بوده است<sup>۲</sup>، می‌باشد.

این آگاهی سراینده را شاید بتوان با فرض رابطه‌ای مستقیم میان اشعار فردوسی قرن دهم میلادی و هخامنشیان قرن پنجم قبل از میلاد معنا کرد. و در پیگیری این فرض می‌توان از سنت باستانی شاعری در دربار و ستایش شاهان و قهرمانان<sup>۳</sup> یاد کرد و این سنت را راه تداومی میان اشعار شاعری در دربار هخامنشیان و شاهنامه فردوسی دانست. نویسندگان یونانی نیز از وجود چنین شاعرانی در آثار خود شواهدی ذکر کرده‌اند<sup>۴</sup> و از تداوم این سنت در دوره پارتی نیز مطلع هستیم<sup>۵</sup>. بنابراین شاید پر دور از ذهن نباشد، اگر نتیجه بگیریم که داریوش هخامنشی علاوه بر هنرمندان و طراحانی که با هنر خود حکایت پادشاهی او را بر دنیای آن زمان بزبان هنری پر استعاره هنر هخامنشی<sup>۶</sup> جاودانه بر سنگ حجاری کردند، شاعرانی مدیحه‌سرای را نیز در خدمت داشت که آن مفاهیم را به شعر و کلام تکرار می‌کردند... به این ترتیب می‌توان گفت که همانطور که نقوش پلکان آپادانا حکایت از پیروزی شاه هخامنشی بر ممالک تابعه داشت<sup>۷</sup>، پس شاعری مدیحه‌سرای نیز در آن دربار همان حکایت را به بیان شعر تکرار می‌کرد. و همان‌طور که نقش پیروزی شیر بر گاو در نقوش تخت جمشید بیننده را بیاد

قدرت پادشاه هخامنشی می‌انداخت، شاید شاعری نیز این شعر فردوسی را در قالب پارسی باستان آن می‌خواند:

بپذیرفت هر مهتری باژ و ساو      نکرد آزمون گاو با شیر تاو<sup>۸</sup>  
این بیت فردوسی آنچنان مصداق مفهوم پلکان آپاداناست که می‌توان پنداشت که فردوسی آن را از روی نوشته‌ای بر آن پلکان رونویسی کرده است، اگر چنین نوشته‌ی بر آن پلکان می‌بود که نیست. طریق دیگر این انتقال می‌تواند از طریق سنت شاعری در دربار بوده باشد که فردوسی نیز در انتهای راهی که از دربار هخامنشی آغاز شده بود، به این مفاهیم دست یافت.

به تصویر جدال شیر و گاو در همان مفهوم هخامنشی آن، یعنی پیام صاحب قدرت به مبارز احتمالی و به منظور تذکر بیهودگی مقاومت در برابر صاحب قدرت، باز هم در اشعار فردوسی برمی‌خوریم چنانکه در این بیت:

بدو گفت بهرام با من تژاو      جو با شیر دزنده پیکار گاو<sup>۹</sup>

و یا:

تو کین برادر بخواه از تژاو      نیابد مگر گاو با شیر تاو<sup>۱۰</sup>  
در مضمونی دیگر نیز به تکرار مفاهیمی مشابه در نقوش حجاری شده، در شعر فردوسی برمی‌خوریم و آن در داستان جمشید و تخت اوست:

بفر کیانی یکی تخت ساخت      چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت  
که چون خواستی دیو برداشتی      ز هامون بگردون برافراستی  
چو خورشید تابان میان هوا      نشسته برو شاه فرمان‌روا  
جهان انجمن شد بر تخت او      فرو مانده از فره بخت او<sup>۱۱</sup>

این تصویر نیز در حجاریهای تخت جمشید و نقوش شاهان هخامنشی در نقش رستم و مهرکوه بیادگار مانده است.<sup>۱۲</sup>

در نقوش تخت جمشید، همه ملل تابعه شاه مگر پارسیان و در نقوش مقبره شاه، همه ملل از جمله پارسیان نیز حضور دارند و تخت پادشاه هخامنشی را بر سر دست بلند داشته‌اند. این غیبت پارسیان در تخت جمشید و حضورشان در نقوش مقبره، در معنای اهمیت تخت جمشید در مفهوم معادل ایالت پارس بودن باید تعبیر شود و از آنجا که خود پارسه (تخت جمشید) همسان ایالت پارسه شناخته می‌شد، دیگر نیازی به شمایل آدمی با لباس قومی اش در معنای معادل ایالت پارسه به زیر تخت دیده نمی‌شد و تخت جمشید خود همان معنا را نیز شامل می‌شد.<sup>۱۳</sup>

اما نکته‌ای که بطور قطع فردوسی را به این تصویر مربوط می‌سازد، همان «جهان انجمن شد بر تخت او» است. این مفهوم تنها بر آنها که معاصر با هخامنشیان و آشنا با زبان هنری پر استعاره آنها بودند، روشن می‌بود و الا فردوسی بدون اینکه بتواند، نوشته پارسی باستان مقبره داریوش را بخواند و دریابد که «این پیکرها که بر زیر تخت پادشاه می‌بینی به

معنای آن است که نیزه مرد پارسی بدور دستها رفته و سرزمینهای بسیاری تحت فرمان او هستند»<sup>۱۴</sup>، ممکن نبود که تنها به صرف تماشای آن نقوش و بدون خواندن نوشته‌های معرف هر پیکره به این معنا بتواند دست یابد که این پیکرها هر يك نمادی از ممالک تابعه پادشاه هستند و مجموعشان بزیر تخت مفهومی استعاری از حکومت شاه هخامنشی بر جهان آن روز است.<sup>۱۵</sup>

اما چرا فرض کنیم که این ابیات فردوسی ربطی به تصاویر هخامنشی دارند و صرفاً تکرار آنچه نیستند که بیرونی نیز آن را بیان می‌کند<sup>۱۶</sup>؟ پاسخ این است که بیرونی از نکته «جهان انجمن شد بر تخت او» بی‌خبرست. اگر بپذیریم که بیرونی از منابع یونانی و بابلی، پیروی می‌کند و نه ایرانی<sup>۱۷</sup>، باید گفته شود که فردوسی منابعی دیگر بجز منابع بیرونی در اختیار داشته و چه بسا که یکی از آن منابع، همین شاعر فرضی ما در دربار داریوش هخامنشی بوده است.<sup>۱۸</sup>

### پی‌نوشتها:

- ۱- احسان یارناتر، «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکری نیست؟»، شاهنامه فردوسی، ۱- ۱۲۵۶ - ۳۶۸-۳۰۲
- 2- Parvash Jamzadeh, *The Achaemenid Throne: its Significance and Its Legacy*, ph. D. Dissertation, U. C. Berkeley, 1991.
- 3- Bahman Sarkarati, «Remains of the *Gastmahlsdichtung* in the *Shahname*.», Paper presented at the 33rd International Congress of Asian and North African Studies, Toronto, August 19-25, 1990.
- 4- Athenaeus xiv, 633, Xenophon, *Cyropaedia* I, II, i.
- 5- Mary Boyce, «The Parthian *gōsān* and Iranian minstrel tradition», *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1957, pp. 19 ff.
- 6- Jamzadeh, op. cit.
- 7- Jamzadeh, op. cit.
- ۸- شاهنامه ۱۲ ب - ۵، شماره‌گذاری پیرو سنت فریتز ولف و لنتنامه‌اش است.
- ۹- شاهنامه، ۱۳-۱۰۷۲
- ۱۰- شاهنامه، ۱۳-۱۶۰۵
- ۱۱- شاهنامه، ۴-۴۹-۵۲
- 12- E. F. Schmidt, *Persepolis I, Sculptures, Reliefs, Inscriptions*, Chicago, 1953, pls. 77-78, 202-111; idem, *Persepolis III, the royal tombs and other monuments*, Chicago, 1970, p. 85, pls. 19-22.
- 13- Jamzadeh, op. cit.
- 14- Cf. R. G. Kent, *Old Persian*, New Haven, 1953, p. 138.
- 15- Jamzadeh, op. cit.
- 16- Bruni, *Ather ul-baldya*, tr. C. E. Sachau, *The Chronology of ancient nations*, London, 1879, 200 ff.
- 17- E. Yar-Shater, «Were the Sasanians heirs to the Achaemenids?», *Accademia Nazionale dei Lincei*, n. 160, 1971, p. 520
- ۱۸- بر همین روای نگراننده در جایی دیگر نیز بحث کرده است که شاهنامه را باید بصورت مجموعه‌ای گسترده از منابع گوناگون نگریست. نگاه کنید به مقالات تا بحال چاپ شده در مجله ایران‌شناسی، سال دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۶۹